

اشاره‌ای به اسطوره‌های مذهبی

«در دیوان صائب تبریزی»

غلامحسین ده بزرگی

توضیح

در این مقاله کوشش بر آن بوده است که صرفاً به بیان مضامینی از اسطوره‌های مذهبی اسلامی که در دیوان صائب آمده، پرداخته شود. افسانه‌های ملی، یا افسانه‌های دیگر فرق و اقوام که رگه‌هایی از آن را در دیوان صائب می‌توان یافت، مورد نظر نبوده است. از سوی دیگر مسائل مذهبی و فلسفی اسلامی یا میانی و مبادی حکمی مذهبی شیعه یا مطالبی که خارج از قسه بوده، در این مقاله وارد نشده است. از این روی مقاله ایست محدود در یک قاب و قالب مشخص و چون عدد ابیات زیاد بود، تنها تعدادی از آنها انتخاب شد.

مأخذ کتاب «کلیات صائب تبریزی با مقدمه و شرح حال بقلم استاد محترم آقای امیری فیروز کوهی. از انتشار کتابفروشی خیام» بوده است.

متأسفانه، این کتاب نواقصی دارد که چشمگیر است، یکی از آنها به هم چسباندن کلمات است که ترکیب عجیب و بی‌تناسبی را درست کرده. از جمله:

«عدالتکن که در عدل آنچه یکساعت بدستاید» به جای عدالت کن که در عدل آنچه یک ساعت به دست آید. صفحه‌ی ۲۷.

«دستگلچینرا ز حیرتپای خواب آلوده ساخت» به جای: دست گلچین را زحیرت پای صفحه‌ی ۷۵.

«سبکرو حیفزون از حمل عیسی گشتمریم را» به جای سبکرو حی فزون از حمل عیسی گشت مریم را. و از این قبیل.

از آن نظر که هدف فقط بیان مضامین و ابیات بوده است، با شیوه‌ی نگارش و چاپ کاری نداشته‌ام و کوشیده‌ام که به محتوای ابیات بپردازم نه به صورت ظاهری چاپ شده‌ی کلمات. توجه به اسطوره‌های مذهبی، از آن هنگام که اندیشه‌های مذهبی در ذهن بشر شکل گرفته در آثار هنرمندان به چشم می‌خورد. بی‌گمان ادیبان (شعرا، نویسندگان) بیشتر از سایر هنرمندان به این افسانه‌ها و داستانها توجه داشته‌اند و از آنها برای چاشنی اثر خود یاری گرفته‌اند.

در ایران بعد از اسلام نیز شاعری را سراغ نداریم که در اشعار خود تحت تأثیر داستانهای مذهبی قرار نگرفته باشد و یا اشاره‌ای به این اسطوره‌ها نداشته باشد.

این نکته قابل توجه است که لطیف‌ترین حادثه‌ها را می‌توان در اسطوره‌های مذهبی

یافت^۱ این که واژه‌های «لطیف» و «حادثه» را یکجا به کار برده‌ام از آن رو است که درهمه‌ی داستانهای مذهبی یک هدف ظریف و یک نکته‌ی باریکتر ز مو وجود دارد که به ماجرا جان می‌دهد و به آن ظرافتی ویژه می‌بخشد. حتی داستان برادرکشی که میان نخستین انسانها (هابیل و قابیل) اتفاق می‌افتد از نکته‌ای باریک سرشار است. حتی داستان هاروت و ماروت و چاه بابل، حتی داستان سلیمان و حشمتش و ماجرایش با مور، حتی داستان نوح و کشتیش، حتی صبر ایوب، حتی ماجرای ابراهیم و نمرود تا برسد به بزرگترین داستان عاشقانه، که قصه یوسف و زلیخاست.

همه‌ی این قصه‌ها از کهن‌ترین روزگار تا به امروز مایه‌ای برای شاعر و اشاره به اسطوره‌های مذهبی بوده است. در میان شاعران بعد از اسلام، قصه‌های مذهبی موجب مضمونسازی‌های بی‌شمار شده و محتوای شعری شاعران را غنی‌تر کرده است.

از آن روی که سبک هندی در ادبیات فارسی با نازک‌خیالیهای خاص همراه است، مضمون قصه‌های مذهبی شکل و رنگ دیگری به خود گرفته است، به ویژه در شعر صائب تبریزی. در شعر این شاعر برای ارسال مثل که از ویژگیهای سبک هندی است از اسطوره‌های مذهبی مدد گرفته شده است. اما محتوای قصه‌ها صبغه‌ای دیگر یافته است.

در شعر صائب پیش از هر قصه‌ای به قصه‌ی یوسف و زلیخا اشاره رفته است. از آن روی که شعر صائب عاشقانه است و ماجرای دلدادگی زلیخا و حسن روزافزون یوسف می‌توانسته است بار معانی و مضامین بسیار را به دوش کشد. صائب در دیوانش، حتی غزلی با ردیف یوسف دارد: کجا روشن شود چشم زلیخا بر تن یوسف که عصمت سرزند از جیب تا پیراهن یوسف محبت کرد چون سیاره چشم پیرکنعان را در آن ساعت که تهمت چاک زد پیراهن یوسف زیبای یوسف با نازک‌خیالی سبک صائب در هم آمیخته و لطافتی به شعر صائب داده است:

یوسف از قافله‌ی حسن تو غارت زده است به دعایی که چنین صاحب سامان شده ای صائب بیان داستان نمی‌کند، بلکه از یک داستان شناخته شده از قبل باهمه‌ی زیر و بمها و نکته‌هایش برای بازگویی مقاصد خود و ارسال مثل‌های گوناگون در موارد خاص استفاده می‌کند. بوی پیراهن موجب مضمونسازی است:

می‌توان رفت به یک چشم پریدن تا مصر بوی پیراهن اگر قافله سالار شود و یا:

عهد یوسف گرچه طی گردید می‌آرد پیام از در و دیوار کنعان بوی پیراهن هنوز ماجراهای دیگر قصه‌ی یوسف هر کدام مضامینی در ذهن شاعر به وجود آورده است: دیوانه‌ی ما را نخریدند به سنگی یوسف به زر قلب در این شهر گران است امروز در قلمرو خاری‌کشان توست آن را که مصریان به عزیز خریدند. به زر قلب ز کف دامن یوسف دادیم دل ما خوش که در این قافله سودا کردیم در این ابیات ناله از بی‌خرداری یا کم‌خرداری و یا بدخرداری است که در حقیقت بیان حال خود شاعر است با استفاده از قصه‌ی لطیف یوسف و ماجرای خرید و فروشش در مصر. رنجی که برادران یوسف به او داده‌اند باز موجبی برای مضمونسازی در قالب نازک‌خیالی سبک هندی است که شاعر شکوه‌های دل خود را بر زبان راند:

من آن جنس غریب کاروان آفرینش را که جای سیلی اخوان بود نیل بناگوشم باغ از بنفشه صفحه‌ی رخسار یوسف است گردیده از طپانچه‌ی اخوان کی بود رنگ به هر حال، ماجرای زندگی یوسف در اندیشه‌ی صائب مضامین گوناگون ساخته است: وادی پیموده را از سر گرفتن مشکل است چون زلیخا، عشق می‌ترسم جوان سازد مرا

۱ - این بدان معنی نیست که در سایر افسانه‌ها به ویژه افسانه‌های ملی و حماسی نمی‌توان یافت.

یا :
 همت مردانه می‌خواهد گذشتن از جهان یوسفی باید که بازار زلیخا بشکند .
 یا :
 چون رود بیرون زباغ آن یوسف گل پیرهن گل بدامن گیریش دست زلیخا می‌شود.
 یا :
 پیر کنعان چون به من درگریه همچشمی‌کند او ز یوسف ، من ز یوسف زار دور افتاده‌ام

● ● ●
 از آن نظر که در این مقاله اشارات صائب تبریزی به اسطوره‌های مذهبی مورد توجه بوده ، از بیان مطالب اخلاقی و فلسفی در دیوان او خودداری شده است . حال آن که صائب نیز بدینگونه مطالب کم‌وبیش توجه داشته است . از جمله این ابیات :
 آسمان را رعشه‌ی هیبت به خاك انداخته است کیست تا بر سر کشد رطل گران عشق را
 که یادآوری این شعر حافظ است :
 آسمان بار امانت نتوانست کشید
 اشاره به شق القمر :
 چون برآرد شوکت حسن تو دست از آستین شق چو ماه عالم آرا می‌کند آئینه را

یا :
 از هر ترنمی دلش از دست می‌رود هر کس شنیده است ندای الست را
 اشاره به آفرینش جهان در شش روز :
 ما حریفان کهن‌سال جهان از لیم طفل شش روزه‌ی عالم ندهد بازی ما
 اشاره به صبر ایوب :
 صبر من در سخت‌جانیها قیامت می‌کند سایه‌ی بید است زخم تیغ ایوب مرا
 اشاره به وحدت وجود با مایه‌ی اندیشه‌ای از فلسفه شیخ شهاب‌الدین سهروردی :
 هیچ‌جا در عالم وحدت تهی از یار نیست نامه‌ای هر ذره را اینجاست مضمون آفتاب
 که مصرع دوم یادآور این شعر هاتف است :
 دل هر ذره را که بشکافی آفتابیش در میان بینی
 اثری که «صوراسرافیل» در زنده کردن مردگان دارد در ذهن صائب سبب ساختن این تصویر زیبا شده است :

سر بر آوردند ارواح نباتی از زمین «صوراسرافیل» تا از رعد گردیدند آشکار

● ● ●
 صائب از مجموع داستان سلیمان ، به ماجرای مور و دیو وانگشتی بیشتر توجه داشته است . به سایر وقایع داستان حتی به عشق سلیمان کمتر توجه کرده است :
 طعمه‌ی مور شوی گرچه سلیمان شده‌ای زال می‌گرددی اگر رستم دستان شده‌ای
 یا :
 گرچه مور عاجزیم اما به اقبال سخن مسند خود بر سر دست سلیمان می‌بریم
 یا :
 دل حبابی اگر بشکند ز تندی باد چو چشم مور شود ملک بر سلیمان تنگ
 یا :
 بگذر از دامن صحرای قیامت کانجا مور در زیر نگین ملک سلیمان دارد
 یا :
 رحم کن بر ناتوانان کر دهان شکوه مور می‌تواند رخنه در ملک سلیمان افکند
 در این ابیات از کلمات کمک گرفته وحتی به رابطه‌ی آنها اشاره نکرده است . خواننده یا شنونده این رابطه را خود درک می‌کند .

پادشاهی موقت دیو به سبب به دست آوردن خاتم سلیمانی نیز توجه صائب را جلب کرده است که از آن برای سخنهای خود مضمون بسازد :

خاتم برون ز دست سلیمان وقت کرد دیو هوا مسخر آدم نمی‌شود
داستان ابراهیم خلیل ، که یکی دیگر از داستانهای زیبای مذهبی است ، همیشه موجبی
برای مضمونسازی بوده است صائب نیز از این داستان برای بیان مفاهیم ذهن خود سود جسته است:
نیست دلگیری ز دنیا بنده‌ی تسلیم را آتش نمرود گلزار است ابراهیم را
بیان این که ابراهیم در آغاز به طبیعت و عوامل طبیعی توجه داشته و آنها را خدا
می‌پنداشته تا این که افول و نابودی آنها را دیده و به‌خدای یگانه معتقد شده در شعر صائب صورت
اندرزگونه‌ای یافته است :

خورشید و مه ، مرا نتواند فریب داد هر شوخ دیده‌ای نفرید خلیل را
خضر در اسطوره‌های مذهبی ، مقامی پر ارج دارد و پیامبر جاوید است . او به
ظلمات راه یافته ، آب حیات نوشیده و زندگی ابدی به دست آورده است . او موکل سبزه و
سرسیزی است و نام خضر از آن روی دارد . بگذریم از این که در عرفان اسلامی به عنوان
«مرد کامل» از او یاد می‌شود و در تعابیر صوفیانه جلوه‌ای پرشکوه دارد . اسکندر نیز در بیان
عرفانی و صوفیانه همان ذوالقرنین است و تلاش او برای دست یافتن به آب زندگی در کتابها
ثبت است این دو نام ، و داستانهای پیرامون هر کدام برای شاعران پارسی زبان موجبی برای
مضمونسازیهای بی شمار شده است . صائب سروده است :

تهی‌دستان قسمت را چه سود از رهبر کامل که خضر از آب حیوان تشنه می‌آرد سکندر را
ویا :

من چسان صائب عنان‌داری کنم خود را که خضر خویش را دانسته در چاه زنخدان افکند
اشاره به قصه‌ی آدم و حوا در دیوان صائب زیاد نیست . ابیاتی چند می‌توان یافت
که ارتباط با خوردن «میوه‌ی ممنوعه» و رانده شدن از بهشت دارد :

خرد مشمار گنه را که گناهیست بزرگ گندمی کرد ز فردوس برون آدم را
ویا :

فکر آب و نان برآورد از حصول دل مرا از بهشت آواره آدم از فریب دانه شد
اشاره به کشتی نوح نیز چند مورد بیشتر نیست ، اما با بیانی دلکش :

خونین‌دلی که با عشق یک‌کوچه راه رفتست کشتی نوح داند دریای پر خطر را
ویا :

گوشه‌گیری کشتی نوح است توفان دیده را دامن دل را برون از دست دنیا می‌کشم
ویا :

توان هزار سال به توفان نوح شست شرحی که ما به دل ز تمنا نوشته‌ایم
آفتاب صحرای محشر ، سوزندگی جانگداز و تشنگی بی‌امان که بدکاران را به شدت
آسیب می‌رساند ، در شعر صائب بدینسان منعکس است :

آفتاب بی زوال حسن عالم‌سوز او گرم چون صحرای محشر می‌کند آینه‌را
ویا :

آفتاب روز محشر بیشتر می‌سوزدش هر که اینجا در دوداغ عشق کمتر می‌کشد
ویا :

تابه کام دل کند جولان سپند شوخ ما انتظار گرمی صحرای محشر می‌کشد
می‌کشد آن روی نازک از نگاه گرم ما آنچه از خورشید محشر سایه‌پرور می‌کشد
قصه‌ی موسی و عصا و قارون و فرعون و ید بیضا در شعر صائب این مضامین را به بار
آورده است :

ماندست همچو دامن قارون به زیر خاک دامان دل ز لنگر خواب گران ما

و :

بنام گوش توسازد تازه ایمان تجلی را صفای سعادت نیلی شمارد دست موسی را

ویا :

«لن ترانی» نشود بند زبان موسی را شعله‌ی شوق ز شمشیر نگرداند روی

ویا :

کلك صائب چون عصای موسوی در رود نیل رخنه‌ها در سینه پیدا می‌کند آینه را

ویا :

گوهری دارم که گر از جیب بیرون آورم از فروغش پله‌ی میزان ید بیضا شود . داستان زندگی عیسی و مرگش ، از جمله داستانهای زیبا و پرشکوهی است که با رنگ مذهبی که دارد پایگاه مضامین بسیاری از اشعار و زبان پارسی است . زندگی مادرش که به دوزندگی می‌پرداخته ، تولد خودش از مادری باکره ، سخنگویی به هنگام تولد ، دم زندگی‌بخش ، ساختن مرغی نابینا ، صعودش به آسمانها و توقفش در آسمان چهارم که فلک خورشید است ، همه بنیان‌گذار مضمونهای گونه‌گون در ادب پارسی است .

گفته‌اند هنگام صعود عیسی به آسمان ، از او خواسته شد تا از تعلقات دنیوی چیزی با خود نداشته باشد و او به‌زعم خود چنین کرد و به‌افلاک صعود کرد . در فلک چهارم ، سوزنی در جامه‌ی او یافتند که نشانی از پیوند او به دنیاست . می‌دانیم که سوزن وسیله‌ای است برای دوختن . در حقیقت وسیله‌ای است که دوچیز را به هم پیوند می‌دهد . از این روی رخصت نیافت که به بالاتر رود و به‌اعلی‌علیین راه یابد . در شعر صائب اشاره به این جریانهای زندگی عیسی و مادرش بسیار دیده می‌شود .

منکران چون دیده‌ی شرم و حیا برهم نهند تهمت آلودگی بر دامن مریم نهند .

ویا :

از نگاهی می‌دهد جان چشم او عشاق را نرسگس بیمار اینجا کار عیسی می‌کند

ویا :

به امیددی که با نبض تو دستی آشنا سازد مسیح از «خانه‌ی خورشید» آهنگ سفر کرده ز هم‌رهان گرانجان بشر که سوزن دوخت به دامن فلک چارمین مسیحا را

ویا :

چاره‌جوییهای غمخواران مرا بیچاره کرد این گره در کار من از سوزن عیسی فتاد

ویا :

نسبت خفاش با عیسی ، چو عیسی با خداست می‌شود خفاش با خدا ، خفاش اگر عیسی شود.

پرتال جامع علوم انسانی

